



فوتبال؛ صنعت یا هنر؟ لمپنیسم یا مدنیت؟

گفت‌وگوی محسن خیمه‌دوز با محمد صنعتی

اگر پیش‌فرض مدنی بودن پدیده فوتبال را بپذیریم در این صورت نادیده گرفتن آن و بی‌توجهی به تحلیل زوایای آن است که عملی غیر ضروری می‌شود. گفت‌وگوی حاضر با چنین پیش‌فرضی به تحلیل این پدیده اجتماعی پرداخته و با تامل در زوایای پنهان، ولی تاثیرگذار فوتبال، جنبه‌های مثبت و منفی این ورزش را، بویژه در جهان معاصر به بحث گذاشته است.

نگاه تحلیلی به پدیده‌های ظاهراً غیرسیاسی مثل فوتبال، شاید در ابتدا کاری غیر ضروری به نظر برسد و یا حداکثر یک بررسی اجتماعی و معمولی شناخته شود که پیگیری آن را باید به نشریات عامه‌پسند واگذار کرد. این نظریه زمانی ابطال می‌شود که با دقتی تحلیلی و غیرعامیانه به ظرایف این پدیده نزدیک شویم و در جزئیات آن تامل کنیم. فوتبال نه یک سرگرمی عامه‌پسند و نه حتی یک پدیده تاثیرگذار سیاسی، بلکه پدیده‌ای اساساً مدنی است که می‌توان ابعاد مدنی را در تمام وجوه پنهان و آشکار آن دید و تجربه کرد.

تودموار است که در جهانی‌شدگی فرهنگ با فرهنگ مدرنیته به چالش برخاسته و از طریق صنعت فرهنگ که جنبه‌های مالی و اقتصادی‌اش بسیار قوی است، چیرگی قابل توجهی هم پیدا کرده است. حال آن‌که رنسانس و روشنگری بیشتر به خردورزی، علم و هنر اصیل می‌پرداخت. آن‌ها که بحث "هنر برای هنر" را مطرح می‌کردند، از همین چیرگی صنعت هنر وحشت داشتند. چنین است که مایلم در چارچوب "صنعت ورزش" برگرفته از "صنعت فرهنگ" آدورنو، به "صنعت فوتبال" بپردازیم.

خیمه‌دوز: مودی که می‌توان آن را با صنعت سینما مقایسه کرد. ظاهراً سینما و هنر هم در قرن بیستم و بیست و یکم به نوعی صنعت تبدیل شده‌اند. **صنعتی:** بله، در مورد سینما و سایر هنرها هم باید این تفکیک هنر از صنعت هنر صورت گیرد. مثلاً صنعت ورزش همان ورزش به معنای حرکت‌ها و تمرین‌های بدنی برای ورزشی جسمانی و جنبه‌های سلامتی‌بخش آن نیست، گرچه جنبه‌های مشترکی هم دارند. ولی ورزش سلامتی‌بخش می‌تواند به سادگی این باشد که من راه بروم یا شنا کنم؛ در حالی که صنعت ورزش، در وهله اول، بیش از رابطه با بهداشت تن و روان، به اقتصاد نیروی انسانی، تکنولوژی، تولید کالا، بازار، تبلیغات تجاری، رقابت، فروش، شرط‌بندی و مشاغل واسطه‌گری و دلالتی، مصرف‌کننده بازار و بازار سیاه، شبه‌شفل‌های لمپنی،

که قرار است امروز در موردش صحبت کنیم، یعنی فوتبال به مثابه "صنعت" (و نه به مثابه یک ورزش) بپردازیم. موضوعی که به نظر من در مورد مسابقات فوتبال زمانه ما بسیار اهمیت دارد و گرچه این اصطلاح گاهی در رسانه‌ها شنیده می‌شود، ولی باز هم جا دارد که به جنبه‌های روانشناختی و جامعه‌شناختی‌اش بیشتر پرداخته شود. پس در همین آغاز پیشنهاد می‌کنم "ورزش فوتبال" را از مسابقات محلی، باشگاهی، ملی و جهانی فوتبال جدا کنیم، چون دو مقوله متفاوت‌اند. مانند هنر از نظر زیبایی‌شناسی و هنر از نظر تزیینی و دکوراتیو، یا تجاری و اقتصادی که هر کدام فلسفه، روانشناسی، بودشناسی (ontology) یا جامعه‌شناسی جداگانه‌ای دارد. اگر آن‌ها را جدا نکنیم، بحث شلوغ و سردرگمی خواهیم داشت. نکته دیگری که با عنایت به آن، عبارت صنعت فوتبال را مطرح می‌کنم، نظریه آدورنو در مورد "صنعت فرهنگ" است؛ او در فصل "طرح‌واره فرهنگ توده" در چند صفحه، به اجمال، مسابقات و رقابت‌های ورزشی را هم در این نظریه وارد می‌کند. ولی بیشتر کتاب او به هنرها اختصاص دارد، چون شاید در زمانه او هنرها بیشتر مورد توجه بودند و با وجود همه انقلاب‌های توده‌ای نیمه اول قرن بیستم، هنوز "فرهنگ توده‌وار" به گستردگی جهانی خود دست نیافته بود، آن گونه که پس از جنگ دوم شاهدش هستیم؛ بر خلاف نظر بسیاری، این فرهنگ

خیمه‌دوز: فوتبال را هم به مثابه یک تجربه شخصی و هم به مثابه یک پدیده جمعی-تاریخی می‌توانیم بررسی کنیم.

لذت دربیل زدن و لایی رد کردن، یا سانتز کردن توپ از کنارها و گل شدنش، یا شوت‌های راه دور که مثل یک انفجار به ثمر می‌رسند و در کمتر از چند ثانیه گل می‌شوند، یا هددهای محکمی که به صورت سر ضرب به گوشه دروازه می‌چسبند، جذاب و فراموش‌نشدنی‌اند، حتی اگر در این راه پا و سر و دست دچار آسیب‌دیدگی شوند.

اما واقعیت فوتبال را از چندین وجه اجتماعی، تاریخی، روانشناختی و زیباشناختی هم می‌توانیم بررسی کنیم. مثلاً فوتبال هم مثل واقعیت سینما از عناصر استتیک زیبایی‌شناسی و هنری تشکیل شده، به این معنا که هنگام تماشای فوتبال، در واقع مشغول تماشای یک داستان دراماتیک هستیم، چنین نیست که صرفاً یک عمل جمعی و اجتماعی را تماشا کنیم. اگر فوتبال فقط یک عمل جمعی و گروهی است، خوب، در بازار و در مدرسه هم کار گروهی می‌کنیم، پس چرا لذت دراماتیک‌شان را در نمی‌یابیم؟ اگر وجود چنین کنش دراماتیکی در فوتبال صحت داشته باشد، در این صورت آیا می‌توان برسید این عنصر دراماتیک و کنش زیبایی‌شناسانه، حاصل چیست؟

صنعتی: اجازه بفرمایید هم دلایل تردیدم را در مورد هنر بودن فوتبال عرض کنم و هم به موضوع دیگری

فصلی و خرافی که اخیرا کار را به غیبگویی و پیشگویی هشتپا رسانده‌اند، مشاغل و تولیدات جانبی دیگر، سودآوری، گردش پولی و ارزش افزوده مالی و بسیاری چیزهای دیگر که ممکن است جنبه‌های روانشناختی و جامعه‌شناختی جالبی هم داشته باشند، فکر می‌کند.

یکی از این جنبه‌ها، مسابقه و رقابت است که بیش از خود ورزش، مرکزیت دارد و هیجان و تنش برخاسته از آن، برای توده‌ها بسیار جذاب و لذت‌بخش است و آن‌ها را به هیجان می‌آورد. پس در روانشناسی توده لذت از تنش و هیجان نقش تعیین‌کننده بسیار مهمی دارد. تنش و هیجان در حیطه احساس و نیروهای غریزی انسان است و کمتر بار اندیشگی و خردورزی دارد؛ پس جنبه سرگرمی و لذت‌بخشی و فراغت از اضطراب و تنش‌های آزاردهنده زندگی در آن فراوان است. همین بخش است که جمعیت را به سوی گیشه‌ها و تماشای تلویزیون و خرید روزنامه و بحث‌های فوتبالی در عرصه‌های مختلف می‌کشاند. همه این‌ها هم درآمزا هستند. پس قسمت عمده‌ای از گسترش و رواج بازار فوتبال مربوط به درآمدی است که می‌تواند تولید کند. از مطبوعات و رسانه‌ها گرفته تا دولت‌ها، از آن برای سودآوری اقتصادی و نیز در ساخت قدرت، برای جلب و سرگرمی توده‌ها و استفاده کالایی و شیئی از قهرمانان مشهور، یعنی ستارگان ورزشی، مانند ستارگان هالیوودی در مبارزات انتخاباتی یا برای کنترل موقعیت‌های خطرناک سیاسی - اجتماعی استفاده می‌کنند.

خیمه دوز: ولی در دوران حاضر که وضعیت اقتصادی جهان دچار بحران شده و حتی سینما هم با بحران مواجه است، نشانه‌ای از بحران مالی در فوتبال دیده نمی‌شود.

صنعتی: بله، ممکن است. ولی نمی‌دانم، یعنی آماری ندارم که نشان دهد فوتبال بسیار پردرآمدتر از سینماست. البته به طور منطقی می‌توان گفت فیلم هر چقدر هم پیش پا افتاده باشد، باز هم با کلام و اندیشه رابطه بیشتری دارد؛ ولی مسابقه فوتبال فیزیکی است و بر تنش و هیجان زیاد استوار است، بنابراین بیشتر می‌تواند توده را محبوب کند. به هر حال ورزش‌ها در انتقال مفاهیم، تفاوت عمده‌ای با هنرها دارند، هنرها هر چقدر هم که ساده و عوامانه و مبتذل باشند باز هم به کمی فکر کردن نیاز دارند، اما برای تماشاچی فوتبال، بیشتر جنبه‌های احساسی یا صرفا همراه با هیجان (excitement) مهم است. این هیجان‌ها به صورت جمعی دو چندان می‌شوند. جمعیت هیجان‌زده تماشاگران که در استادیوم‌ها حضور می‌یابند، از لذت‌های آنی هیجان

و تنش لذت ارگاسمیک می‌برد، ضمنا این محیط جایگزینی برای ارضاء امیال پرخاشگرانه و سلطه‌جویانه‌اش هم هست. می‌توان گفت تلفیقی از امیال غریزی است و در حیطه فراگرد تفکر ابتدایی (primary process thinking) قرار دارد. یعنی فرآیندی که در پی ارضاء فوری است، چه برای بازیگران و مربیان و مدیران و چه برای سرمایه‌گذاران و مصرف‌کنندگان که همه به گونه‌ای در یک مبارزه برای قدرت و برتری شرکت دارند.

فریود معتقد بود تنش ایجاد اضطراب می‌کند و از اضطراب زیاد درد تحمل‌ناپذیر روانی ناشی می‌شود و بشر هم از درد می‌گریزد و به طرف لذت می‌رود. ولی فکر می‌کنم در این جا باید نکته‌ای را اضافه کرد و آن این که هر تنش و اضطرابی ناخوشایند و استرس‌زا نیست؛ تنش و اضطراب بالایی که شما آن را در تماشاچیان فوتبال می‌بینید، با تنش و اضطراب در یک تشنج خانوادگی، ناکامی غریزی، یا ترس و اضطراب از نابودی و مرگ تفاوت دارد. گرچه ممکن است همه تغییرات فیزیولوژیک مشابهی داشته باشند، مثلا آدرنالین را بالا ببرند، یا دیس شارژهای الکتریکی مشابهی داشته باشند. ولی از نظر معنا، یعنی بعد زبانی و روانشناسی رویداد و احساس به آن، با هم متفاوتند، بخصوص هر چه به انتهای مسابقه می‌رسد. ولی در یک مسابقه فوتبال از حرکات تماشاچیان، تن صدا و فریادهایشان، احساس می‌کنید انگار در یک انقلاب یا یک جنگ حضور دارید، که در آن مساله بود و نبود به اوج می‌رسد. در فوتبال انگار دو ملت با هم می‌جنگند. همان طور که هر ملتی دوست دارد پیروز شود، هر هواداری هم همین حالت را دارد.

خیمه دوز: اشاره شما به تنش، اشاره جالبی است. ایجاد تنش در هواداران، به نحوی با زندگی آن‌ها هم پیوند می‌خورد. شما به صنعت فوتبال اشاره کردید، اگر بخواهیم بین صنعت فوتبال و صنعت سینما مقایسه‌ای کنیم، به نظر می‌رسد می‌توانیم وجه هنری سینما را با وجه هنری فوتبال هم مقایسه کنیم و از این مقایسه به فهم تنش در فوتبال و هواداران فوتبال برسیم که در واقع همان تاثیر استتیک و زیبایی‌شناسانه فوتبال در بازیکنان و هواداران و تماشاچیان است. مثلا این که عکس العمل هوادار را به جای این که از جنبه سایکولوژیک و روان‌شناختی ببینیم، از جنبه استتیک و زیبایی‌شناسانه ببینیم. یا همان طور که از هنر سینما و صنعت سینما صحبت می‌کنیم، در کنار صنعت و تجارت فوتبال، از هنر فوتبال هم صحبت کنیم. در سینما بدون رشد صنعت، هنر هم رشد نمی‌کند؛ در فوتبال هم همین توازی وجود دارد، یعنی هنر فوتبال به موازات صنعت

و تجارت فوتبال رشد می‌کند. شاید به همین دلیل است که سزار منوتی، مربی تیم آرژانتین در جام جهانی ۱۹۷۸ گفت: فوتبال هنر است. بنابراین به نظر می‌رسد واقیعت فوتبال در کنار دو بعد صنعتی و تجاری‌اش، بعد هنری هم دارد که بخشی از جذابیت آن به شمار می‌رود.

صنعتی: همان طور که گفتیم هنر فوتبال را درست نمی‌فهمم.

خیمه دوز: منظورم دقیقا سخنان سزار منوتی است. یعنی همان هنری که سال‌ها در فوتبال برزیل و هلند هم شاهدش بودیم. این مساله همیشه در فوتبال بوده که آیا باید تیم زیبا بازی کند و بعد نتیجه بگیرد یا اول به فکر نتیجه باشد و اگر فرصت شد، زیبا هم بازی کند. به عبارت دیگر، کدام یک باید فدای دیگری شود، نتیجه بازی یا زیبایی خود بازی؟ می‌دانیم که در تجارت فوتبال که سرمایه اساس کارش است و باید هر طور شده به سودآوری برسد، نفس بازی زیبا و جوانمردانه فراموش می‌شود. لذتی که در یک بازی وجود دارد، در بازی‌های حرفه‌ای و تجاری دیده نمی‌شود. اما نیاز به خوب بازی کردن و بازی خوب دیدن، هنوز هم یک نیاز جدی و اساسی است. با این نیاز که اتفاقا منشا اصلی پدیده فوتبال بوده، چگونه باید برخورد کرد؟ به نظر می‌رسد پاسخ در احیای فوتبال به مثابه یک هنر و اثر هنری است. جذابیت پدیده اسلوموشن یا حرکت آهسته، خاطره انگیز شدن حوادث قشنگ فوتبال و همین طور پدیده حسن رفتار بازیکنان که به بازی جوانمردانه (fair play) معروف شده همه بیانگر وجه هنری و زیبایی‌شناسانه فوتبال هستند و این که فوتبال هنر هم هست. به همان صورت که صنعت سینما در عین تجاری بودن، هنر هم هست و تولید خاطره جمعی زیبا هم می‌کند. البته با توجه به این نکته که زیبایی‌شناسی فوتبال از جنس زیبایی‌شناسی واقیعت مجازی است و نه واقیعت حقیقی. **صنعتی:** اولاً این که بازیکن زیبا بازی کند، یا جوانمردانه، یا با تکنیک بازی کند، فکر می‌کنم با زیبایی‌شناسی هنر متفاوت باشد. زیبایی‌شناسی هنر هم قطعا با تکنیک سروکار دارد. اما صرف تکنیک هنر ایجاد نمی‌کند. در آن صورت می‌توانم بگویم که جراحی هم هنر است، گاهی هم خیلی هنر است. یک مذاکره خوب سیاسی یا اقتصادی هم باید هنر تلقی شود، چون ممکن است افراد با دیدن یا شنیدن آن کیف کنند. همان طور که از زیبایی یک گل یا یک چهره زیبا لذت می‌برند. هر احساس خوب یا زیبا که از تجربه‌ای به انسان دست می‌دهد، لزوماً آن رویداد را در حوزه هنر قرار

نمی‌دهد. اگر بخواهیم فوتبال را هنر بدانیم، باید حرکات بدنی فوتبالیست را با حرکات موزون یک بالرین مقایسه کنیم و فوتبال را با نگاه هنرشناسانه ارزیابی کنیم، باید مرزهای هنر را روشن کنیم تا سردرگمی ایجاد نشود.

هنگامی ممکن است با این عقیده موافقت کنیم که به معنی هنر، در گذشته دور برگردم و بپذیرم که فوتبال ورزشی است مانند اسب‌سواری و تیراندازی و می‌تواند به "هنر جنگ" شبیه باشد، یعنی همان چیزی که در زبان فارسی هم بوده، هنر جنگ یعنی تیراندازی و اسب‌سواری. در شاهنامه می‌خوانیم که می‌گوید "هنر نزد ایرانیان است و بس"، من فکر نمی‌کنم فردوسی در وهله نخست از هنر، نقاشی، مجسمه‌سازی، نگارگری، موسیقی و این چیزها را مد نظر داشته. در آن زمان سلاطین و صاحبان قدرت، فرزندان خود را نزد کسی می‌بردند که این هنرها را به آن‌ها بیاموزد. برای همین است که در چین و آسیای شرقی هم هنر جنگ داریم. بازی‌هایی مثل کونگ‌فو و کاراته هنرنده اما هنر جنگ. مدتی پیش کتابی پیدا کردم در ستایش جنگ به نام (Art of War) که به همین مورد اشاره داشت.

خیمه‌دوز: به نکته جالبی رسیدیم. به نظر می‌رسد می‌توانیم سه تعریف از هنر ارائه کنیم که هر سه در فوتبال وجود دارند. اولین تعریف هنر، همین معنایی است که الآن به آن اشاره کردیم، یعنی هنر رزم، هنر جنگیدن و هنر پیروز شدن در میدان. هنر در این تعریف به معنای فن رزم است، یعنی همان چیزی که روزگاری واقعا نزد ایرانیان بود و بس. دومین تعریف هنر به معنای حسن است، یعنی همان چیزی که شاعران متفکر ما از جمله حافظ به آن باور دارند: "عیب می‌جمله بگفتی، هنرش نیز بگویی". هنر در این تعریف در برابر عیب قرار دارد و به معنای حسن است، حسن رفتار و حسن نگاه و حسن نیت و تعریف سوم هم، معنای معاصر و مدرن هنر است، یعنی هنر تجسمی یا همان *visual art* یا *plastic art*. این تلقی از هنر به مدرنیته رومانتیسیسم و سوررئالیسم وابسته است. در این معنا از هنر فرم هنر است که مهم است و محتوای هنر، یا نادیده گرفته می‌شود یا در فرم خلاصه می‌شود. به همین دلیل در این مدل از هنر، با اثر هنری مواجهیم (Art Work) و نه محتوای هنری. آثاری مثل نقاشی، موسیقی، رمان، عکس و سینما و تئاتر، مستقل از محتوایشان و فقط با توجه به کیفیت فرمال شان هنر نامیده می‌شوند. به نظر می‌رسد می‌توانیم رد پای هنر را با هر سه تعریف در پدیده فوتبال ببینیم. فوتبال به مثابه هنر رزم (تکنیک‌ها و تاکتیک‌ها)،

فوتبال به مثابه هنر رفتار زیبا و جوانمردانه (play fair) و هنر، به مثابه خلق یک اثر دیدنی و یک فرم زیبا (واقعیت مجازی فوتبال) که بیننده را مجنون می‌کند، یعنی زیبایی فرمال آن چنان که هست، نه مطابق آرمان‌ها و آرزوهای هواداران، یعنی لذت‌بخش بودن فرم فوتبال بدون توجه و عنایت به محتوای صنعتی یا تجاری یا سیاسی‌اش.

صنعتی: فکر می‌کنم تفاوت احساس خوب و لذت‌بخش نسبت به چیزی، رویدادی، یا بدن و چهره و حرکت یا صدای زیبا و دلنشین را با زیبایی‌شناسی هنری عرض کردم. البته در لغت‌نامه دهخدا معانی بسیاری برای هنر آمده است. هنر به مفهوم دلآوری، نیرومندی و قوی پنجگی و زورمندی است که از یک سو به هنرهای جنگ از اسب‌سواری و شمشیر بازی و تیراندازی و کشتی‌گیری و... خلاصه به هنر جنگ‌آوری و زورآزمایی نظر داشته و از سوی دیگر، هنر به معنای علم و معرفت دانش و هوشمندی، کیاست و زیرکی و بالاخره در نهایت، هنر به معنی فضیلت و کمال بوده و در برابر عیب قرار داشته! در این جا بسیار به مفهوم (virtue) در زبان انگلیسی نزدیک است تا (art). در همین راستا، هنر به مفهوم لیاقت، کفایت، قابلیت، خاصیت و توانمندی فوق‌العاده جسمی و روحی هم بوده است! که این آخری، برای پیروزی به دشمن و رقیب گذشته از داشتن مهارت‌ها و فنون جنگ و مبارزه‌طلبی، باید با شوق و شور برتری‌جویی و کین‌خواهی، انتقام و میل عمیق به کشتن و نابود کردن حریف و رقیب عجین می‌بود! گرچه در عصر ما و فرهنگ مدرنیته، کینه‌توزی و خونخواهی، شوق جنگ و خشونت‌طلبی و میل به کشت و کشتار و برتری‌طلبی نشانه خودکامگی و رفتارهای ضداجتماعی و انسان‌ستیزی است و بنابراین به شدت ضد اخلاقی و ضد ارزش تلقی می‌شود، اما در عصر پهلوانی و اسطوره‌های حماسی چه در ایلید هومر و چه در شاهنامه ارزش بوده. یکی از مهم‌ترین مفاهیم و انگیزه‌های محوری برای آموختن این مهارت‌ها و رسیدن به درجه پهلوانی و دلآوری و شایستگی برای فرمانروایی و شاهنشاهی و جهان پهلوانی در شاهنامه و تاریخ اسطوره‌ای ایران و یکی از امتیازات رهبری که لیاقت دریافت فره‌ایزدی داشته همین خصوصیات زورآوری و برخورداری از همه هنرهای جنگ بود: "قرون بایدم نیز از ایشان هنر / جهانجوی باید سر تاجور / پس آن‌گاه سام از پی پور خویش / هنرهای شاهان بیورد پیش". هنر در ضمن به معنای حرفه، شغل، پیشه و کسب و کار است و نیز به معنی فن و صنعت و ولی دهخدا در مورد هنرمند می‌نویسد: "در تلاوت امروز کسی است که هنری چون شاعری، خوانندگی، نقاشی، نوازندگی،

بازیگری را پیشه خود سازد... و در سینما، تئاتر، آواز و هنرهای نمایشی دیگر کار کند". می‌بینید که معنای هنر دیروز و امروز بسیار با هم تفاوت داشته است. البته وقتی مفهوم واژه‌ها را آن قدر وسیع کردیم که همه چیز را شامل شوند، مانند معانی هنر در گذشته زبان فارسی، بلبشو و پریشانی نامعقولی در انتقال مفاهیم پیدا می‌شود که حاصلش گمگشتگی نشانه‌هاست. ولی اگر بخواهیم با نظر شما در مورد هنر بودن ورزش موافقت کنیم، تنها ژیمناستیک را که به هنر رقص نزدیک است، هنر می‌دانم که حرکات موزون دارد و شما از دیدن لذت می‌برید؛ گرچه قابل مناقشه است. اما فوتبال بیش از ورزش‌های دیگر با لذت حاصل از تنش و پرخاش مهار شده همراه است تا لذت از آرامش و حرکت موزون! به همین جهت بیش از دیگر ورزش‌ها، ورزش توده‌هاست. ورزش‌هایی هستند که توده‌ها چندان به آن‌ها علاقه ندارند و فقط ورزشکارها به آن‌ها علاقه نشان می‌دهند. شاید یک علتش تیمی بودن آن ورزش‌ها باشد. ولی بسکتبال هم تیمی است، پس چرا شما درباره هنر بسکتبال حرف نمی‌زنید؟ یا چرا در مورد هنر والیبال حرف نمی‌زنید؟ تنیس که خیلی زیباتر است، یا مثلا بوکس که از زمان محمدعلی کلی تبلیغات زیادی درباره‌اش شده؟ در مورد همه این ورزش‌ها و ورزشکارها هم فیلم ساخته‌اند و هم حرکات‌های جالب و به یاد ماندنی‌شان را عکاسان و فیلمبرداران ثبت کرده‌اند. اما الآن همه جا صحبت از فوتبال است. آن زمان اغلب اوقات حرف از بوکس بود و حتی ورزش‌هایی که خشن‌تر از بوکس بودند، مثل کشتی کج یا الآن ورزش‌های رزمی، که به صورت اغراق‌آمیز موضوع فیلم‌ها و سریال‌های تلویزیونی است. این‌ها سوژه‌های خوبی برای سینما هستند و می‌توانند هنرمندانه هم مورد استفاده قرار گیرند، ولی خودشان فی نفسه با هنر تفاوت دارند.

در مورد بازی منصفانه که جناب‌عالی به جایش به رفتار جوانمردانه اشاره کردید که آن هم از فرهنگ پهلوانی و عصر عیاران آمده، باید بگویم که انسان اجتماعی است و در کنار اجتماعی بودن، به رابطه و دوست داشتن و عشق نیاز دارد و همین عشق است که در جنبه‌های استتیک، پایه و اساس و یا به تعبیری سرچشمه هنر بوده، نه رسیدن به هرگونه لذتی. شما از هنر خوردن حرف نمی‌زنید، اما از هنر آشپزی حرف می‌زنید. حالا اگر من می‌توانم هنر آشپزی را مثلا با نقاشی، شعر و تئاتر، مقایسه کنیم، خیلی جای بحث دارد. مرزها مخلوش می‌شوند و گرفتاری پیدا می‌شود. یک روز داشتم تلویزیون تماشا می‌کردم، در برنامه‌ای درباره تعاونی‌های کشاورزی

صحبت می‌شد و به تعدادی هم جایزه می‌دادند. تا آن زمان واژه "فرزانه" برای من معنای دیگری داشت. فکر می‌کردم فرزانه برای کسی استفاده می‌شود که اهل کتاب است و درس و دانش و علم و فضل، بعد دیدم که نه، تمام فعالان تعاونی‌ها که بعضی هم ممکن بود فقط سواد خواندن و نوشتن داشته یا نداشته باشند به عنوان "فرزانه محترم"، برای دریافت جایزه فرا خوانده می‌شوند. اصلاً قصدم این نیست که بگویم آن افراد ارزش پایینی داشتند بحث ارزشی نمی‌کنم، بحث لغوی می‌کنم. این کار، استفاده کردن از لغت در جای دیگر است. به نظرم مشکل می‌توان از "هنر فوتبال" حرف زد، به جایش می‌توانیم مثلاً از سیاست ورزش حرف بزنیم. هم در رابطه با حکومت‌ها و قدرت‌ها که در هر جامعه‌ای هسته هم در رابطه با اداره‌کنندگان ورزش در جهان و در هر ملتی که مدیران المپیک، مدیران جام جهانی، مدیران باشگاه‌ها، مدیران هر فدراسیون ورزشی، مثل بقیه ادارات جنگ می‌کنند تا بودجه بیشتری بگیرند. می‌توان در حیطه قدرت از ورزش صحبت کرد، اما در حیطه هنر یا علم کار دشوار می‌شود! البته ورزش دانش و مهارتی است. تکنیک دارد. آموختنی است. ممکن هم هست که حرکت‌ها و صحنه‌های زیبایی در انواع ورزش‌ها از جمله فوتبال ببینیم. اما گاهی حرکت آدم‌ها حتی در برخورد‌های انفرادی مثل سلام و علیک کردن هم بسیار زیبا و هنرمندانه انجام می‌شود، گاهی هم بسیار مشتم‌کننده است. تأیید رفتارهای خوب به این معنا نیست که آن‌ها به معنی دقیق کلمه هنرنده یا رفتارهایی که لمپنی‌اند به این معنا نیست که غیر هنری‌اند. مثل موسیقی پاپ غربی که بسیار تحت تأثیر ریتم‌های آفریقایی است. مثلاً موسیقی رپ می‌توانست از نقطه نظر موسیقی دانان برجسته لمپنی تلقی شود. یکی از مشغله‌های فکری من که در مقالات اخیرم می‌بینید نقد این حرکات لات‌منشانه است که متأسفانه در فرهنگ ایران نهادینه شده (و البته در فوتبال هم). بد نیست اشاره کنم که وضع متأسفانه آن قدر خراب شده که حتی اهالی فرهنگ هم گاهی لاتی و لمپنی حرف می‌زنند. کلمات لاتی خیلی طرفدار پیدا کرده و طبیعی است که خصوصیات اخلاقی جوانان ما هم لاتی شود. وقتی می‌بینم زبانی سلطه پیدا کرده فکر می‌کنم آن فرهنگ سلطه پیدا کرده که به این شکل درآمد. فکر می‌کنم فوتبال وقتی به صنعت تبدیل می‌شود، آن وقت دیگر نه هنر، بلکه یک تجارت است که با پول و سودآوری سروکار دارد. با بازار و قوانین آن! در همه جای دنیا بازار متکی به مصرف‌کننده است و توده‌ها مصرف‌کنندگان عظیمی هستند که تولید را تحت

تأثیر خود قرار می‌دهند.

آن بازیکنان فوتبال با قراردادهای بسیار بسیار سنگین قرارداد می‌بندند، باشگاه‌ها بر اساس قدرت اقتصادی تقسیم می‌شوند و استانداردها بر اساس قدرت اقتصادی قدرت تبلیغات دارند و چقدر در سازمان‌های ورزشی قدرت نفوذ دارند، یعنی درست مثل سیاستمدارها. آیا شما می‌توانید بدون تبلیغات مردم‌راه چه در سیاست و چه در فوتبال، به میدان بکشانید؟

خیمه دوز: نه نمی‌شود. در واقع سیر از لمپنیسم به مدنیت هم تحت تأثیر جوامع نهادین و حتی صنعت پول‌سازی انجام می‌شود. نهادهای مدنی به آن‌ها فهمانده‌اند که با لمپنیسم نمی‌توانند پول و سرمایه را حفظ کنند. فهمیده‌اند که با لمپنیسم نمی‌توانند سودآوری سرمایه را تضمین کنند. در نتیجه چون جامعه آن‌ها عقبه و سابقه‌ای از مدنیت دارد، تشویق می‌شوند که به سمت مدنیت دقیق‌تر و ظریف‌تری بروند. مشکل در جوامعی مثل ماسته یعنی جوامعی که به لحاظ نهادین در فرم‌های ماقبل عقلانیت به سر می‌برند. در این گونه جوامع لمپنیسم در فوتبال ریشه‌دار است و چندان امیدی هم به حذف آن، لاقلاً در کوتاه مدت وجود ندارد.

صنعتی: شاید به همین جهت به هنر جنگ اشاره کردم. منظورم این بود که نظر مخاطبین را به همین مفاهیم عصر پهلوانی جلب کنم، به عصری که تأکید بر زور جسمانی و پیروزی در جنگ تن به تن یا جنگ اقوام و دار و دسته‌ها بود. امروزه و در مدنیت مدرن، حتی جنگ مدرن تأکید بر نیروی فکر و خرد و توانایی‌های علمی است که ابزار می‌سازد و تکنیک می‌آفریند. اما در گذشته کمتر به اندیشه و هنر توجه داشتند. فردوسی هم به عنوان یک شاعر برجسته و حماسه‌سرای جاودانه با این که از سلطان محمود انتظار توجه به شعر و هنر خود را داشته ناکام ماند. ولی او هنر را در شاهنامه بیشتر در رابطه با هنرهای عصر پهلوانی، فرمانروایی و شاهنشاهی مطرح می‌کند.

اگر مفهوم دراماتیک را هم به هر رویداد هیجان‌آور گسترش دهیم، زایلین و مردن و کشتن و دعوای خیابانی هم می‌توانند هیجان ایجاد کنند! ولی ما از هنر زایلین، هنر دعوای زن و شوهر و یا هنر دعوای خیابانی حرف نمی‌زنیم.

البته یک نویسنده یا یک فیلمساز می‌تواند از آن‌ها به عنوان دستمایه هنر خود استفاده کند. فوتبال را هم باید در حد دستمایه هنری، مثلاً در فیلم "آفساید" در نظر گرفت. هنر با زیبایی‌شناسی تعریف می‌شود. گرچه در قرن بیستم مباحثی مانند زیبایی‌شناسی شر! یا زیبایی‌شناسی زشتی! آن گونه که امبرتو اکو سال گذشته ارائه کرد، وجود دارد.

چند سال قبل در مورد عزاداران بیل ساعدی، من عبارت "زیبایی‌شناسی نکبت" را به کار بردم. ولی در اثر هنری حتی زشتی، نکبت، مرگ، فقر و همه ضد ارزش‌ها به صورت موزون‌تر، تحمل‌پذیرتر و زیباتر ارائه می‌شوند که با قریحه هنری، خلاقیت، تخیل، اندیشه، احساس و تکنیک‌های هنری همراه است. قریحه، تخیل هنرمند و فرایند خلاقیت است که هنر را از دیگر رفتارهای انسانی متمایز می‌کند.

در واقع هنر با خلاقیت و زیبایی شناخته می‌شود، خلق واقعیتی نو. یا مانند پژوهش علمی، کشف واقعیت‌های ناشناخته. بنابراین به شدت به اندیشه خلاق نیاز دارد و احساس موزون بودن و هماهنگی، یعنی زیبایی‌شناسی. اما ورزش‌ها بیش از این که به اندیشه خلاق و زیبایی‌شناسی نیاز داشته باشند به مهارت نیاز دارند و ورزشی بدنی برای حرکت‌های خاص. آنچه فوتبال را برای توده‌ها جذاب می‌کند، به جز جنبه تنش و هیجان و شرکت فعال در این بازی جمعی، آن است که مجبور نیستند در موردش فکر کنند. توده‌های مردم کمتر طالب فکر کردن هستند. آنچه میان فوتبال و صنعت سینما قابل مقایسه است آن قسمت از سینماست که کمتر نیاز به فکر کردن دارد، مثل فیلم‌های پر فروش که جنبه‌های هنری چندانی ندارند، نه این که اصلاً هنر نباشد، هر فیلم مزخرفی هم بالاخره حداقلی از تکنیک دارد.

خیمه دوز: من تمایز هنر فوتبال از صنعت فوتبال را می‌پذیرم و این که مساله صنعت فوتبال سرگرمی است و نه وادار کردن هواداران به تفکر. همان‌طور که در صنعت سینما هم مساله اصلی سرگرمی است و نه وادار کردن بیننده‌ها به تفکر. بنابراین هدف صنعت فوتبال هم برای رهایی از تفکرات روزانه و رهایی از خستگی ذهنی و ایجاد نشاط و آزاد کردن هیجانات درونی است. اما همان‌طور که در کنار صنعت سرگرمی‌ساز سینما، هنر سینما هست که با اندیشه سروکار دارد، در کنار صنعت فوتبال هم هنر فوتبال را داریم که با اندیشه و اندیشه‌ورزی سروکار دارد؛ فوتبال در این بعد دیگر پوپولیستی و عوام‌گرایانه نیست و نمی‌تواند باشد. اتفاقاً چون فوتبال با عقل عرفی (common sense) سروکار دارد، از جنبه زیبایی‌شناسی عقل عامه هم برخوردار است. از جنبه همان زیبایی‌شناسی که امبرتو اکو از آن به نام زیبایی‌شناسی هنر عامه‌پسند یاد می‌کند. به نظر می‌رسد زیبایی‌شناسی هنر عامه‌پسند از آن نوع که امبرتو اکو تبیین کرده در مورد تبیین هنر فوتبال هم کاربرد داشته باشد. اگر این نظر درست باشد بنابراین نظریه "فوتبال هنر است" (هنر با هر سه تعریف آن) یک نظریه معتبر است.

صنعتی: هنر عامه‌پسند مثل موسیقی پاپ است مثل سینمای تجاری است که لااقل برای من با ورزش تفاوت بسیار دارد با عقل عرفی هم همین طور. **خیمه دوز:** منظور من هم از عقل عرفی در واقع همان باورهای جمعی، سنن جمعی، خاطره‌های جمعی و تجربیات عملی مترکم شده مردم طی زمانی طولانی است.

صنعتی: در عقل عرفی هم گرچه به خرد و منطق عرفی جاری اشاره می‌شود، ولی در ضمن با پذیرش بدیهیات و باورهایی سروکار دارد که با آزمون و خطا به دست آمده‌اند و به نوعی از آداب و رسوم و نتیجه‌گیری‌های مانوس رسیده که چندان نیازی به تفکر ندارند.

خیمه دوز: با این تفاوت که در عقل عرفی به جای تفکر و دانش نظری، یعنی **knowledge** با دانش انضمامی یا معرفت قلقی و تجربی، یعنی با **tacit knowledge** مواجهیم. به عبارت دیگر، این آداب اگرچه غیر عقلانی نیستند اما الزاما با فکر کردن و نظریه‌سازی و سپس بر مبنای آن‌ها عمل کردن هم ایجاد نمی‌شوند؛ یعنی اگر غیرعقلانی نیستند از جنس معرفت نظری هم نیستند بلکه از جنس معرفت انضمامی یا قلقی‌اند همان که به فوت کوزه‌گری معروف است و حاصل تجربه در حین عمل و زندگی است و نه حاصل تاملات کتابخانه‌ای و مدرسه‌ای. این دانش‌های قلقی که حاصل تجربه‌های زیستی و معیشتی و عمل‌اند مبنای عقل عرفی و مبنای شکل‌گیری آداب و آیین‌ها و مبنای زیبایی‌شناسی‌های هنر عامه‌پسند از جمله زیبایی‌شناسی سینمای عامه‌پسند و فوتبال عامه‌پسند به شمار می‌روند. این نوع از دانش در سیاست هم کاربرد فراوان دارد. سیاسیون با تجربه به دلیل برخورداری از دانش قلقی و انضمامی، بهتر از یک آکادمیسین می‌توانند یک مساله سیاسی را بفهمند و تحلیل کنند. اگر دانش دریل زدن زیبا از نوع معرفت قلقی و انضمامی حین عمل است، زیبایی‌شناسی دریل زدن هم از نوع زیبایی‌شناسی انضمامی

است. زیبایی‌شناسی انضمامی بخشی از زیبایی‌شناسی آثار هنری حرفه‌ای و اساس تمام آثار هنری عامه‌پسند و عامه‌فهم است از جمله سینما و فوتبال.

صنعتی: ما آداب و رسوم آموخته شده را اجرا می‌کنیم. مثلا آداب غذا خوردن، آداب نشستن و برخاستن، آداب نوروز، آداب عقد و نکاح و... بیشتر زندگی ما و بخصوص زندگی توده‌ها، بر اساس آداب و رسوم پیش می‌رود. یعنی از پیش تعیین شده است و به همین جهت است که معمولا گفته می‌شود توده‌ها اشتباه نمی‌کنند، ولی فرد اشتباه می‌کند. یعنی عقل عرفی خطاناپذیر است. ولی می‌بینیم که توده‌ها در بسیاری مواقع اشتباهات کلانی کرده‌اند. جنگ‌ها را توده‌ها به وجود می‌آورند، تا توده‌ها همکاری نکنند، جنگی اتفاق نمی‌افتد. ما فجایع فاشیسم آلمان را فقط از هیتلر و یارانش می‌بینیم، ولی ملت آلمان را فراموش می‌کنیم که به نازی‌ها رای دادند و در جنگ شرکت فعال داشتند.

خیمه دوز: همان طور که در هنر عامه‌پسند موسوم به **pop art** بیشتر فرم اثر و تاثیر آنی بر مخاطب مورد نظر است، بی‌آن که الزاما به اندیشه‌ورزی و تفکر نیازی داشته باشد، در فوتبال هم می‌شود گفت وضع همین طور است. می‌توانیم از یک زیبایی‌شناسی عامه‌پسند صحبت کنیم، ولی این بار نه در فیلم یا نقاشی، بلکه در فوتبال. به نظر می‌رسد سخن گفتن از نوعی زیبایی‌شناسی عامه‌پسند در حرکات جمعی، از جمله در فوتبال، چندان هم بی‌ربط نباشد.

صنعتی: این روزها

اندیشه‌های

هولوگرافیک همه

چیز را به همه

چیز ربط

می‌دهند و

گاهی از هیچ

چیز سر در

می‌آورند! شاید نظریه

هنر بودن

فوتبال به این بی‌ربط نباشد. ولی به نظرم باید حساب دو مورد را از هم جدا کرد. همان طور که من صنعت و تجارت سینما را از هنر سینما جدا می‌دانم، هر چند تجارت سینما هم نیاز به فکر و تکنیک دارد، اما به فرد تاجر نمی‌گوییم هنرمند. **خیمه دوز:** منظورتان این است که هنر در فوتبال و هنر در سینما یک اشتراک لفظی است و این دو مفهوم، یکی نیستند. ولی در هنر عامه‌پسندی مثل سینما، عنصر استتیک می‌ماند مثل خاطره‌سازی داریم که تا سال‌ها و شاید برای همیشه در ذهنیت مخاطب ماندگار می‌شود، همین مورد را عینا در فوتبال هم داریم که با تعصب همراه می‌شود. بنابراین زیبایی‌شناسی فوتبال و سینما بیش از آن که یک اشتراک لفظی باشد، یک وجه مشترک است، یعنی هنر بودن آن دو.

صنعتی: مجبورم در این جا هم با شما مخالفت کنم، چون هر خاطره‌ای لزوما خوب نیست. مثلا وقتی قتلی وسط خیابان اتفاق می‌افتد خاطره‌اش دیگر هنر نیست.

خیمه دوز: بله، منظرم خاطرات زیبایی است که مثلا از یک فیلم به جا می‌ماند، عین همین را می‌توانیم در فوتبال هم ببینیم.

صنعتی: خاطره‌های جمعی خوشایند هم لزوما به معنای هنری بودن رویدادها نیستند. شما فقط می‌توانید فوتبال را به عنوان رویداد، نه هنر، تلقی کنید و هر رویداد و تجربه‌ای می‌تواند به یادماندنی شود و در خاطره انسان باقی بماند.

خیمه دوز: فوتبال این خاصیت را بیش از ورزش‌های دیگر دارد. قدرت زیبایی‌سازی و خاطره‌سازی زیبا در فوتبال بیشتر از سایر بازی‌هاست.

صنعتی: البته برای شما و دوستداران فوتبال خاطره‌ساز است و نه برای همه. تازه مگر

خاطره‌سازی خصوصیت

هنر است؟ قدرت

خاطره‌سازی

فوتبال از

آن جاست



که فوتبال به دلایلی که گفته شد، بویژه این که صنعت است و تبلیغات رسانه‌ای‌اش قدرت اسطوره‌سازی بسیاری دارد، قهرمان‌سازی می‌کند و البته در این مورد با صنعت سینما و ستاره‌سازی آن شباهت دارد.

در واقع ورزشکاران فوتبال مثل کارگران کارخانه، به ابزار سیستم‌های تبلیغاتی و رسانه‌ای تبدیل شده‌اند و این لزوماً به معنای هنر نیست. نه در سی سال گذشته، که در شصت سال گذشته، روشنفکران و اهل قلم یک مشکل بزرگ ایجاد کرده‌اند، این که لغت‌هایی را از یک حوزه گرفته‌اند و برای چیزهای دیگری به کار برده‌اند. نمونه‌اش این کتاب *war art of* است که ایرانی هم نیست. در ایران از هنر جنگ سخن می‌گویند. در این صورت آیا مقصود این است که من دارم جنگ را به یک ورزش تبدیل می‌کنم؟ اصلاً بحث این نیست. ورزش، ارزش خود را دارد، هنر هم ارزش خود را، دانش هم ارزش‌های خودش را دارد. در واقع ورزش‌ها به معنای وسیع کلمه بخشی از دانش انسانی هستند. منظور من *Science* نیست، *Knowledge* است.

خیمه دوز: فوتبال علم هم هست، در عین حال *art* هم هست، چون وجوه استاتیک دارد. من تعارضی در جمع شدن این دو کیفیت نمی‌بینم. **صنعتی:** به نظر من می‌رسد که فوتبال برای شما تجربه‌ای آرمانی است! انگار فوتبال همه چیز است. **خیمه دوز:** فوتبال تکنیک است. تکنیک به معنای علم انضمامی و حاصل تجربه و اصطلاحاً *tacit knowledge*، نه علم به مثابه نظریه پردازی.

صنعتی: به این ترتیب سبزی فروشی هم علم می‌شود!

خیمه دوز: بحث من هم همین است. این که فوتبال و یا به قول شما حتی سبزی فروشی را چه علم بدانیم و چه تکنیک و چه علم و تکنیک را یکی بدانیم، مانعی نیست برای این که آن‌ها را هنر هم بدانیم.

صنعتی: نه، من فکر می‌کنم ورزش‌ها تکنیک هستند و قدرت فیزیکی. حالا این تکنیک را هر کسی بهتر یاد بگیرد و بتواند از قدرت فیزیکی خود استفاده کند، بهتر می‌تواند بازی کند. یک بعد زیبایی‌شناسی در تمامی رفتارهای انسانی وجود دارد و خاص ورزش یا فوتبال هم نیست.

خیمه دوز: ولی در بعضی جاها ویژگی زیبایی‌شناسی خیلی برجسته‌تر است و ما را با *art* روبرو می‌کند، مثل اثر اسلوموشن در فوتبال. در آشپزی یا سبزی فروشی زیبایی‌شناسی اسلوموشن نداریم. کسی شیفته حرکت آهسته

آشپزی یا سبزی فروشی نمی‌شود.

صنعتی: به هر حال ورزش، ورزش است و بگذاریم ورزش بماند، اما هیچ رفتار انسانی نیست مگر رفتارهای تکانشی افراد و توده‌ها که بدون فکر و بدون حفظ تعادل و توازن صورت می‌گیرد، عدم توازن و عدم رعایت قانون. یکی از دلایلی که می‌گویم فرهنگ لاتی بر جامعه ایران حاکم شده، از آن جاست که احساس می‌کنم همه قانون‌گریز شده‌اند.

در چنین وضعیتی دیگر عقلانیت نداریم. ما نمی‌خواهیم یک اسطوره به نام فوتبال به اسطوره‌هایمان اضافه کنیم. ما می‌خواهیم لاقط یک چیز روشن شود و یک چیز تازه هم روشن شود. اصلاً دوست ندارم حرف تکراری بزنم. ما باید سعی کنیم حرف تازه‌ای برای مردم داشته باشیم. بنابراین اگر بحث صنعت فوتبال را پیش می‌کشیم، به این علت است که نشان دهم در صنعت فوتبال، مثل صنعت سینما که صنعت هنری است آن گونه که آرتو می‌گفت، همیشه خطر ابتذال وجود دارد.

چون اگر به توده‌ها میدان بدهیم، می‌توانند همه چیز را به شدت به سمت ابتذال پیش ببرند و آن را بر خودشان حاکم کنند. متأسفانه در صنعت فوتبال ایران هم داریم به این وضعیت می‌رسیم. در فوتبال جهانی قدرت اسطوره‌سازی بالا رفته، در جام جهانی اخیر نه تنها فیلسوفان، که هشت‌پاها هم به همان اندازه پیش‌بینی می‌کنند و پیش‌بینی‌هایشان هم درست از آب در می‌آید! این برای من روانکاو و روانشناس فقط یک معنا دارد، این که وقتی فرهنگ توده‌وار شده خطر لمپنیسم (به معنایی که شما مطرح کرداید، یعنی ناعقلانیت ساخت یافته) و خرافه‌سازی بالا می‌رود، برای این که توده‌ها به خرافات بسیار علاقه‌مندند. منظور من از خرافه، اسطوره است. من خرافات شبه‌مذهبی را نمی‌گویم. توده‌ها با قهرمانان زندگی می‌کنند. اگر شما توانستید ستاره یا قهرمان بسازید و قهرمان هم لزوماً کسی نیست که بیشتر گل بزند یا بهتر بازی کند، باید ببینید که رسانه‌ها، از مجله آیین گرفته تا رسانه ملی و رسانه‌های جهانی، چه کسی را مناسب‌تر می‌بینند برای این که مردم او را به عنوان قهرمان بپذیرند و شروع می‌کنند روی آن کار کردن و از او چهره اسطوره‌ای ساختن. یکی از خصوصیات اسطوره‌ها هم تناقض است و فراهم آوردن امکان همزیستی در تناقض بدون تنش، چون تناقض معمولاً تنش ایجاد می‌کند. فقط در ساختار اسطوره‌ای است که تناقض، تضاد، بی‌معنی بودن، با معنی بودن، همه با هم زندگی مسالمت‌آمیزی دارند و درست پذیرفته می‌شوند. یعنی اصلاً کسی سوال نمی‌کند که

محمدعلی کلی یا بیتل‌ها یا مایکل جکسون غیر از آوازی که می‌خوانند و رقصی که دارند، چه چیز دیگری دارند و چرا دارند؟

خیمه دوز: آن بخشی از توده که گفتید اگر کار دست آن‌ها بیفتد، سر از انحطاط و لمپنیسم درمی‌آوریم، جدا از عقل عرفی (*commom sense*) است؟ **صنعتی:** بله. بیشتر به اندیشه اسطوره‌ای مربوط می‌شود. یعنی همان چیزی که همیشه از ابتدای قرن بیستم از آن ترسیده‌ایم. در ابتدای قرن بیستم یا اواسط قرن نوزدهم ما رشد توده‌ها مواجهیم. جمعیت به سرعت زیاد می‌شود، چون وضع بهداشت و تغذیه با پیشرفت علم بهتر شده است. **خیمه دوز:** که الزاماً به معنای رشد خرد و زیبایی‌شناسی نبوده.

صنعتی: نه لزوماً! نمونه‌اش دهه بیست سی و چهل در ایران یا قبل از ۱۹۷۰ در اروپا که سلیقه توده‌وار و اسطوره‌ای رشد داشته، هر کاری که توده می‌کند چون توده است، باید نوازش شود و به خلق قهرمان بینجامد. اصلاً نمی‌شد بگویی بالای چشم مردم ابروست. مثل آن جمله‌ای که به لنین نسبت می‌دهند که گفته بود ما آمده‌ایم که ثروت را تقسیم کنیم نه فقر را. ولی فراموش کردند که ما قرار نیست ابتذال را به ارزش تبدیل کنیم. همان طور که متأسفانه در جهان ما بسیاری از ضد ارزش‌ها، ارزش شده‌اند. **خیمه دوز:** این وضعیت در واقع اساس گسترش لمپنیسم است که در فوتبال هم به صورتی آشکار دیده می‌شود.

صنعتی: بله، درست است. وظیفه روشنفکران به هیچ عنوان این نبوده که دنبال توده‌ها بروند. آن‌ها باید برای توده‌ها کار کنند، نه این که دنبالشان بدونند. باید به جای ستایش توده‌ها آن‌ها را نقد می‌کردند. زمان طاعوت ناگهان زورخانه ارج و اهمیت پیدا کرد. همان ایامی که شعبان بی‌مخ‌ها و طیب‌ها ظهور کردند، قهوه‌خانه رفتن سنت شد. حالا برگردیم به بحث خودمان، یعنی مساله فوتبال. ما کالایی داریم به نام فوتبال. این کالا دست چند گروه است، یکی گروهی که در فوتبال سرمایه‌گذاری می‌کنند و دیگری، گروهی که از فوتبال برای قدرت استفاده می‌کنند و سومی، گروه بازیکنان و تماشاچیان. بنابراین حرف رییس‌جمهور آرژانتین که به این نتیجه رسیده که فوتبال آفیون توده‌هاست چندان بی‌ربط هم نیست. البته نه این که فوتبال آفیون توده‌ها باشد. اجازه دهید من بگویم فوتبال قرص آکس توده‌هاست. فوتبال هیجان ایجاد می‌کند و وقتی جامعه‌ای به هیجان آمد، هر کاری ممکن است از او سر بزنند. هر چیزی که تحت سلطه احساس در آمد، خرد و استدلال در آن به حناقل

آن می‌رسد. در سینما و تئاتر هم اگر اساسش صرفاً بر احساس باشد، همین اشکال را می‌بینیم. به همین جهت می‌بینید که طرفداران احساساتی تیم‌ها به راحتی با هم گلاویز می‌شوند.

خیمه دوز: این‌ها فرمی از خشونت جدید هستند. **صنعتی:** در واقع نوعی خشونت که قرار است کنترل شده باشد، که هست. گو این که در فوتبال بخصوص در دهه هشتاد و نود در انگلیس خشونت‌های فوتبالی خیلی سر و صدا کردند. اما روی هم رفته ورزش‌ها از آن حالتی که ورزشکارشان باید حتماً لات باشد، دور شده‌اند. آدمی مثل تختی خیلی افتخار نمی‌کرد که جزو آن گروه از ورزشکارانی است که فرهنگ لاتی دارند. او می‌دانست که زورخانه چه نوع فرهنگی را تبلیغ می‌کند. همین انتقادات هم به بعضی از سینماگران وارد است که گنده لات‌های قهرمان را به اسطوره و الگوی اجتماعی تبدیل کردند. دوست داشتن فوتبال با تعصب داشتن به فوتبال و یا اعتیاد به آن متفاوت است.

امیدوارم، که البته امید بی‌جایی است، که بازی فوتبال وقتی به صنعت تبدیل می‌شود، یک نظم صنعتی پیدا کند، چون هر صنعت و تجارتی نظم می‌خواهد. هر صنعت و تجارتی علم می‌خواهد. اما در فوتبال اسطوره‌ای کسی به دنبال فکر نمی‌گردد. وقتی کسی طرفدار یک تیم می‌شود، احساس می‌کند به آن تیم تعلق دارد و آن تیم هم به او تعلق دارد. درست مثل ناسیونالیسم که مربوط می‌شود به خون و نژاد و دین و زبان مشترک. شما ملت‌هایی را می‌بینید که دین مشترکی ندارند، اما در یک زمان احساس تعلق مشترکی به یک تیم دارند. حالا اگر این احساس تعلق را در ورزش فوتبال ایجاد کنید، می‌توانید ذهن مردم را از مسائل اساسی منحرف کنید. شما درباره هنر فوتبال گفتید من دلم می‌خواهد درباره عیش هم صحبت کنم. می‌گویم به اندازه کافی فوتبال را ستایش کرده‌ایم، اما اجازه دهید بگویم این هنر توده‌ای، اگر آن را به عنوان هنر توده‌ها فرض کنیم، عیوبی دارد، اگر می‌خواهید به طرف مدنیت بروید، باید خرد را بر آن حاکم کرد. یعنی صرفاً با احساسات به فوتبال نگاه نکنیم و مقداری هم عقلانیت و خردورزی را به آن وارد کنیم.

خیمه دوز: نه تنها یک مقدار، که اساساً خرد و عقلانیت باید مینا قرار گیرد.

صنعتی: دقیقاً. وقتی ورزشکاری خرید و فروش می‌شود، یعنی فوتبال نه تنها یک کالا است، بلکه بازیگر فوتبال هم یک کالا است، یعنی می‌شود او را خرید و فروش کرد. از یک طرف می‌شود یک

اسطوره عظیم‌الشان و از طرف دیگر در حد یک برده خرید و فروش می‌شود. این تناقض برای من که می‌خواهم بر اساس خرد زندگی کنم، خیلی تنش‌آور است، اما برای توده‌ها نه.

خیمه دوز: به نظر می‌رسد این تناقض باید در نظام سرمایه ریشه داشته باشد.

صنعتی: نه، این تناقض در روانشناسی توده‌ها و فرهنگ توده‌وار ریشه دارد. نظام سرمایه‌داری از خصوصیات روانشناختی توده‌ها استفاده می‌کند. قدرت‌های جهانی از ابتدای قرن بیستم از روانشناسی توده‌ها در هر زمینه‌ای استفاده کردند. توده‌ها در آمریکا، انگلیس، ایران و آرژانتین با هم خیلی فرق ندارند. در مراسم و عادات دینی فرق دارند، اما از این نظر که اسطوره‌اندیش هستند، تفاوتی ندارند. تفاوت جامعه ما با جامعه آمریکا این است که در جامعه آمریکا رسانه‌ها برای مردم تصمیم می‌گیرند. رسانه تبلیغ می‌کند که فلان فیلم را ببینند، فلان ماشین رختشویی را بخرند، فلان مسابقه ورزشی را تماشا کنند و به فلان کس رای دهند، آن‌ها هم بدون این که اطلاعات چندانی درباره این‌ها داشته باشند، آنچه را بیشتر و بهتر و قشنگ‌تر و موثرتر تبلیغ شود، انجام خواهند داد. اما در جامعه ما بیست درصد اهل فکرند که باید برای آن هشتاد درصد بقیه تصمیم بگیرند. ما خیلی توده‌واریم. در جامعه توده‌وار فرد در هیچ موردی سوال نمی‌کند. اساس بر یقین است. وقتی کسی طرفدار تیم استقلال است یا پرسپولیس یا تیم اسپانیا یا برزیل، با یقین گونه‌ای از ایمان این وابستگی را تجربه می‌کند، یعنی مثل ناموس خودش. این طور نیست؟ اعتقاد و یقین به حدی است که حاضر نیستند کسی خلاف فکر و باورهای آن‌ها حرف بزند، ناراحت می‌شوند، مثل پیروان یک فرقه. می‌خواهم بگویم که ورزش فوتبال نه تنها یک حرفه و تجارت مهم است، بلکه یک صنعت مهم هم هست. اهل قدرت هم از ورزشکاران و فوتبالیست‌ها استفاده ابزاری خوشان را می‌کنند. جنبه‌های سلامتی ورزش هم گاهی به کلی فراموش می‌شود و به جای آن نوعی وحدت هیجانی ایجاد می‌کنند. وقتی شما جامعه‌ای را چه به لحاظ سیاسی و چه به لحاظ احساسی و عقیدتی و چه در زمینه ورزشی یا هنرهای پاپ به اوج هیجان برسانید، به شدت تلقین‌پذیر می‌شود و به هر طرفی که بخواهید، می‌توانید حرکتش دهید. وقتی هیجان کاهش پیدا می‌کند و زمانش می‌گذرد، اگر برسید موضوع چه بود، خواهند گفت خودمان هم نمی‌دانیم.

خیمه دوز: پس سیر از لمپنیسم به مدنیت را در فوتبال در گرو صنعتی شدن فوتبال می‌بینید؟

صنعتی: نه، در گرو آن نمی‌بینم. این بخشی از آن است. صنعت موفق، قرار و قانون و نظم دارد. مدنیت وقتی است که فوتبال از بازار مکاره و بازار سیاه و اسطوره‌پردازی دور شود. مثل اقتصاد امروز ایران نشود، اقتصادی که به جای علمی بودن و حساب و کتاب داشتن و آینده‌نگری، فقط به واسطه‌گری و دلالی و بازار سیاه تبدیل شده.

خیمه دوز: یعنی فوتبال ما آماتوری شود یا حرفه‌ای؟

صنعتی: من کارشناس فوتبال نیستم. من از نظر روانشناسی اجتماعی به این پدیده نگاه می‌کنم. ولی فوتبال یک ورزش است و باید ارزش‌های ورزشی‌اش حفظ شود. واقعیت این است که صنعت فوتبال مردم را خیلی تشویق نمی‌کند که ورزش کنند. حال آن‌که بیشتر به نوعی قمار و قهرمان‌سازی و ایجاد هیجان تبدیل شده.

خیمه دوز: از اول هم یک بخش فوتبال سرگرمی بود، بخشی هم خرافاتی‌گری که در واقع بازتاب همان لمپنیسم موجود در افکار عمومی است.

صنعتی: همین طور است، در انگلیس مغازه‌هایی وجود داشت برای دلایل شرط‌بندی. آن موقع فهمیدم مشاغلی که به این ورزش ارتباط دارند، فقط سازندگان توپ، کفش ورزشی و تور و چمن و این چیزها نیستند، بلکه خود رسانه‌های عمومی هم بخش مهمی از تولیدات خبر برای جلب تماشاگر ورزشی را ساماندهی می‌کنند. به همین دلیل است که با شما در اصراری که در مورد هنر بودن فوتبال دارید، موافق نیستم. اتفاقاً الآن فوتبال، یک قسمت تجاری و مالی دارد و یک قسمتش هم به نفع قدرت است. در مبارزه برای رسیدن به قدرت سیاسی و نگاه داشتن آن، ممکن است از خیلی چیزهای فرهنگ عامه استفاده شود. از اعتقادات و هیجانات آن‌ها گرفته تا پدیده‌ای مثل فوتبال. بنابراین اگر قرار است فوتبال به طرف مدنیت برود، لاقلاً باید به طرف نوعی مبارزه قدرت خردمندانه برود، نه مافیایی یا ماکیاولی‌وار؛ اگر تجارت هم هست به همین ترتیب. برای من خیلی مشمئزکننده است بگویم انسانی خرید و فروش می‌شود، بخصوص انسانی که دارای مهارت ورزشی بالایی است. به نظر من جامعه‌ای که این گونه فکر می‌کند و از این افکار و رفتار خوشش می‌آید، نتیجه‌ای که از فوتبال می‌گیرد نه ورزش است نه سلامتی و نه صنعت، بلکه جنگ گلابدیا توره‌هاست، یعنی به قول شما رفتن به سوی لمپنیسم.